

امین با دقت به حرف‌های آقامعلم گوش می‌داد. فرهاد از انتهای کلاس با خشم به او زل زده بود و زیر لب غُرغر می‌کرد:

«حالا دوچرخه‌ی مرا می‌اندازی! حسابت را می‌رسم!»

درس تمام شد. فرهاد برگه‌ای از دفترش کند و روی آن نوشت:

«فکر نمی‌کردم این قدر حسود باشی و چشم دیدن دوچرخه‌ام را نداشته باشی...».

رضا که کنار فرهاد نشسته بود تا چشمش به برگه افتاد با تعجب گفت: «منظورت چه کسی است؟ همین امین؟!»

فرهاد گفت: «هنوز او را نشناخته‌ای. به قیافه‌اش نگاه نکن، خیلی حسود است. امروز صبح که می‌خواست دوچرخه‌اش را کنار دیوار بگذارد، دوچرخه‌ی مرا پرت کرد روی زمین!»

همین که زنگ تفریح را زدند، فرهاد برگه را جلوی امین انداخت و گفت: «حالا خوب است دوچرخه‌ات مال خودت نیست! مال پسر عمویت است. خودش دوچرخه‌ی نو خریده و این را بخشیده به تو!»

فرهاد با اخم به سوی در کلاس رفت؛ بعد سرش را برگرداند و گفت: «حالا نوبت دوچرخه‌ات است!»

امین سرش را پایین انداخت و چیزی نگفت. بچه‌ها یکی یکی از کلاس بیرون رفتند. امین تنها و غمگین، برگه را باز کرد و خواند؛ دلش گرفت؛ نزدیک بود گریه‌اش بگیرد؛ کنار پنجره ایستاد؛ چشمش به فرهاد افتاد که با خشم به طرف دوچرخه‌ی او می‌رفت....

سر جایش نشست؛ چند لحظه به فکر فرو رفت؛ برگه‌ای برداشت و چند جمله روی آن نوشت؛ زنگ آخر با لبخند به طرف فرهاد رفت و برگه را به او داد. فرهاد با خشم برگه را مچاله کرد و دور انداخت.

رضا خنده‌اش گرفت و گفت: «ای بابا! اوّل بخوان بعد دور بینداز!»
رضا برگه را در کیف فرهاد گذاشت.
فرهاد لبخند تمسخرآمیزی زد و گفت: «می‌اندازمش دور!»
فرهاد یادش رفت برگه را دور بیندازد. آخر شب، هنگامی که می‌خواست کیفش را آماده کند، برگه را دید؛ با اخم آن را برداشت.
- «حتماً چیزهایی نوشته تا جوابم را بدهد». برگه را با بی‌میلی باز کرد:
«به نام خدا. فرهادجان سلام! خیلی بیخشید دوچرخه‌ات را انداختم. باور کن دست خودم نبود. دیر به مدرسه رسیده بودم و می‌خواستم سریع به کلاس بیایم. پایم به جک دوچرخه‌ات گیر کرد و افتاد.
ای کاش همان لحظه دوچرخه‌ات را درست کرده بودم!
اگر دوچرخه‌ات آسیب دیده خسارتش را می‌دهم. باور کن من، تو را دوست دارم. چند روز پیش دو تا از بچه‌های کلاس می‌خواستند باد دوچرخه‌ات را خالی کنند تا تو را اذیت کنند؛ اما من نگذاشتم.
راستی یادت هست روز اوّل مدرسه، نصف میوه‌ات را به من دادی. پسر، تو خیلی مهربانی!»



فرهاد مات و مبهوت به متن نامه نگاه می‌کرد؛ آهی کشید و به پنجره چشم دوخت.



امین در حیاط قدم می‌زد.
فرهاد با چشم‌هایی سرشار از شرم،
نگاهی به او انداخت؛ نمی‌دانست چه
کار کند؛ به طرف امین برود یا خود را
پنهان کند تا نگاه امین به او نیفتد.
با صدای بلند امین را صدا زد و به
طرف او دوید....

برایم بگو

❁ هریک از این کارها در کدام رفتار شخصیت‌های داستان دیده می‌شود؟

فرهاد

فرهاد

غیبت

تهمت

❁ این کارهای زشت، چه نتایجی می‌تواند به دنبال داشته باشد؟

.....ناراحت کردن دیگران، احساس شرمندگی.....

.....به خطر افتادن آبروی دیگران، از بین رفتن دوستی‌ها.....

بگرد و پیدا کن

مفهوم هر یک از آیات زیر در رفتار کدام یک از شخصیت‌های داستان دیده می‌شود؟
به آن وصل کنید.

لَا يَسْخَرُ قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ ... وَ لَا تَنَابَزُوا بِالْأَلْقَابِ
یکدیگر را مسخره نکنید... و القاب زشت روی یکدیگر
نگذارید.

سوره ی حُجُرَات، آیه ی ۱۱

فرهاد

وَ الْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَ الْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ
(نیکوکاران کسانی هستند) که خشم خود را فرو می‌برند
و خطاهای دیگران را می‌بخشند.

سوره ی آل عمران، آیه ی ۱۳۴

امین

وَ لَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَ الْعُدْوَانِ
در کارهای بد، به یکدیگر کمک نکنید.

سوره ی مائده، آیه ی ۲

رضا

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ
بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ

ای کسانی که ایمان آوردید! از بسیاری از گمان‌ها
پرهیزید؛ چرا که بعضی از گمان‌ها گناه است.

سوره ی حُجُرَات، آیه ی ۱۲

گفت و گو کنیم

به نظر شما بهترین روش برخورد با کسی که پیش ما از دیگران بدگویی می‌کند، چیست؟ به او اجازه ی بدگویی ندهیم. زیرا همانگونه که پشت سر دیگران بد می‌گویند از ما هم، نزد دیگران بد خواهد گفت.

ایستگاه فکر

* اگر کسی لقب زشتی به من نسبت دهد، ناراحت می‌شوم و از او می‌خواهم که دیگر آن را تکرار نکند.

* اگر عیب یا اشتباهی در رفتار یکی از دوستانم باشد، دوستانه و در جای خلوت به او اشتباهش را تذکر می‌دهم تا آن را برطرف کند.

به کار بندیم

تهمت نمی‌زنم
دروغ نمی‌گویم

لقب زشتی به کسی
نمی‌دهم

دوست دارم زبان من دیگران را
اذیت نکند؛ بنابراین ...

در مورد دیگران زود
قضاوت نمی‌کنم

دیگران را مسخره
نمی‌کنم

کامل کنید

چه کارهایی را خدا نمی‌پسندد؟ آنها را رنگ‌آمیزی کنید.

جواب سلام دادن	ناشکر بودن	احترام به دیگران	سخن خوب گفتن	دعوت کردن با دیگران	شکرگزار بودن		تهمت زدن	
	نرم و خوب سخن گفتن			سلام کردن		راست‌گویی		
آف گفتن به پدر و مادر	پرخاش نکردن به دیگران	دنیال عیب دیگران بودن و عیب‌جویی کردن	با ادب سخن گفتن	طعنه زدن	با ادب بودن	سخن بیهوده گفتن	دعا برای دیگران	بدگویی کردن از دیگران
	تشویق کردن ظالم			حمایت از مظلوم	عصبانی نشدن		مسخره کردن	خبرچینی کردن
خبرچینی نکردن		عیب‌جویی نکردن	اِقاب زدن به کار بردن	تشکر از دیگران				

کلمه‌ی مشاهده شده را در جای خالی قرار دهید:

امام صادق علیه‌السلام:
 «بدترین مردم نزد خدا کسی است که مردم از شرّ زبان...
 او در امان نیستند.»

ایستگاه خلاقیت

اگر من به جای فرهاد بودم... از امین می پرسیدم که چرا دوچرخه ام را روی زمین انداخته است؟
 اگر من به جای رضا بودم... از فرهاد می خواستم که قبل از عصبانی شدن علت را از امین بپرسد و بی دلیل به او تهمت نزند.
 اگر شما به جای یکی از دو شخصیت داستان (فرهاد یا رضا) بودید، چه می کردید؟
 پاسخ خود را به صورت نمایش خلاق در کلاس اجرا کنید.